جلسه 444

چهارشنبه 26/12/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا اگر جزاء مشتمل بر حکم انحلالی بود و لکن به نحو مطلق حکم انحلالی را بیان کرد و نه به نحو عام، مثل إذا بلغ الماء کرا لایتنجس بالنجس، آیا مفهومش این است که إذا لم یبلغ کرا فیتنجس بالنجس مطلقا، که شامل تنجس آب قلیل به متنجس هم بشود، چون متنجس هم مصداق نجس هست نجس بالعرض است، یا لااقل شامل اقسام نجس مثل دم، بول وما شابه ذلک بشود. الماء إذا لم یبلغ کرا یتجس بالنجس مطلقا بولا کان النجس أو دما.

ظاهر فرمایش آقای خوئی این است که نه، مفهوم لایتنجس بالنجس این است که این لایتنجس بالنجس منتفی است، انتفاء قضیه مطلقه به این نیست که نفی هم مطلق باشد. نفی المطلق لایستلزم اطلاق النفی. البته این تعبیر در کلام مرحوم آقای خوئی نیست ولی ایشان به طور عام و به طور کلی فرموده اند که نقیض یک حکم عام سلب العموم است نه عموم السلب. و تفصیل نداده اند بین اینکه این حکم عام را به دلالت وضعیه بفهمیم مثل لاینجسه شیء، یا به مقدمات حکمت بفهمیم مثل لایتنجس بالنجس. نقیض لایتنجس بالنجس هم می شود نفی المطلق، واین به معنای این نیست که خود این نفی اطلاق داشته باشد. لایتنجس بالنجس در مورد آب قلیل نیست، اما در مورد آب قلیل یتنجس بالنجس هست مطلقا یا یتنجس بالنجس فی الجملة. این جمله شرطیه ساکت است.

مرحوم آقای صدر معتقدند: ما باید تفصیل بدهیم بین عام و بین مطلق. در مطلق مفهومش اطلاق دارد، إذا بلغ الماء کرا لایتنجس بالنجس مفهومش این است که إذا لم یکن کرا یتنجس بالنجس و این اطلاق دارد. چرا؟ برای اینکه ایشان می فرماید که شما از اول موضعتان را مشخص کنید، از اصل مسأله می خواهید شرط مفهوم داشته باشد یا نه؟ اگر نمی خواهید شرط مفهوم داشته باشد پس چرا ما را اذیت می کنید؟ از اصل بحث مفهوم شرط شما با ما اختلاف دارید. شما منکر مفهوم شرط هستید. اگر می خواهید مفهوم شرط را بپذیرید این به این معناست که پذیرفتید که مدلول تصدیقی در جمله شرطیه به ازاء ربط وتعلیق الجزاء علی الشرط است. مدلول تصدیقی إذا بلغ الماء کرا لایتنجس بالنجس جزاء نیست، لایتنجس بالنجس نیست. اگر مدلول تصدیقی جمله شرطیه مفاد جزاء بود که همان فرمایش محقق اصفهانی می شد که می فرمود مدلول تصدیقی جمله شرطیه ثبوت الجزاء هست علی تقدیر ثبوت الشرط. کسی که می خواهد مفهوم برای جمله شرطیه قائل بشود باید بگوید مفاد ادات شرط تعلیق وتوقف است و مدلول تصدیقی جمله شرطیه هم این است که الجزاء موقوف علی الشرط. یعنی خود ادات الشرط که افاده می کند تعلیق وتوقف جزاء را علی الشرط، مدلول تصدیقی در جمله شرطیه است. نه اینکه إذا بلغ الماء کرا لایتنجس بالنجس این باشد که لایتنجس الماء بالنجس علی تقدیر کونه کرا. اینکه سر از انکار مفهوم شرط در می آورد. نخیر، مدلول تصدیقی این جمله این است که عدم تنجس الماء بالنجس موقوف علی کونه کرا.

ایشان فرموده: آن چیزی که موقوف شد و معلق شد در خطاب بر شرط، ذات عدم تنجس الماء هست. هنوز مقدمات حکمت در آن جاری نشده است تا بگوئید موقوف عبارت است از اطلاق عدم تنجس الماء بالنجس. چون لفظ اطلاق که در خطاب نیامده است، مقدمات حکمت جاری می شود تا می شود اطلاق. والا مدلول استعمالی خطاب که در آن نیامده اطلاق عدم تنجس الماء بالنجس. این از مقدمات حکم استفاده می شود. مقدمات حکمت هم در مدلول تصدیقی جاری می شود، یعنی اول باید مدلول تصدیقی کلام را در نظر بگیرید بعد بگوئید که سکوت مولا از بیان قید زائد می فهماند که مدلول تصدیقی کلام قید زائدی ندارد. آقا! مقدمات حکمت در این جمله که عدم تنجس الماء بالنجس موقوفٌ علی کونه کرّا کی این مقدمات حکمت می خواهد جاری بشود؟ قبل از انعقاد مدلول تصدیقی برای کلام؟ قبل از اینکه بگوئیم موقوفٌ علی کونه کرا که کلام مدلول تصدیقی پیدا کند؟. مقدمات حکمت در مدلول تصدقی کلام جاری می شود. و الا من بگویم عالم، مقدمات حکمت جاری می شود؟ ابدا. باید بگویم عالم واجب الاکرام است بشود مدلول تصدیقی، آنوقت مقدمات حکمت جاری بشود. پس در این مثال محل بحث تا نگویم عدم تنجس الماء بالنجس موقوف علی کونه کرا، تا این موقوف علی کونه کرا را نگویم مدلول تصدیقی در کلام محقق نمی شود و مقدمات حکم جاری نمی شود تا اثبات اطلاق بکند. این نشان می دهد که در مرحله موضوع این قضیه هنوز مقدمات حکمت جاری نیست تا بفهماند که اطلاق عدم تنجس الماء بالنجس موقوف است علی مجیئه. نخیر، ذات عدم تنجس الماء بالنجس موقوف است علی مجیئه. مقدمات حکمت بعد از انعقاد مدلول تصدیقی در کلام جاری می شود. عدم تنجس الماء بالنجس موقوف علی کونه کرا، بعد از اینکه گفتید موقوف علی کونه کرا تازه مقدمات حکمت جاری می شود در کل مدلول تصدیقی. اما آن چیزی که موقوف است بر شرط، ذات عدم تنجس الماء بالنجس است. اطلاق در مفاد مدلول تصدیقی یعنی در توقف، توقف عدم تنجس الماء بالنجس علی کونه کرا، در این توقف ما اطلاق ومقدمات حکمت جاری می کنیم. می گوئیم این توقف در جمیع احوال است. توقف هذا الجزاء علی هذا الشرط مطلق است، چه این آب، آب چشمه باشد و چه آب جاری باشد، مطلقا عدم تنجس ماء بالنجس در جمیع احوال موقوف است بر اینکه این آب کر باشد. این می شود مفهوم شرط. مقدمات حکمت را در مدلول تصدیقی که عبارت از حکم به توقف جزاء علی الشرط است جاری می کنیم. مقدمات حکمت در جزاء جاری نمی شود که بگوید اطلاق عدم تنجس الماء بالنجس موقوف است علی کونه کرا نه اصل عدم تنجس الماء بالنجس. مقدمات حکمت که این را نمی گوید. مقدمات حکمت در همان مدول تصدیقی جاری می شود. مدلول تصدیقی چیست؟ توقف عدم تنجس الماء بالنجس علی کونه کرا. می گوید این توقف مختص بحال دون حال نیست.

نتیجه این می شود که مدلول جمله شرطیه وقتی شد عدم تنجس الماء بالنجس موقوف علی کونه کرا، مفهومش این است که اگر آب کر نبود اصل عدم تنجس ماء بالنجس خراب می شود نه اطلاق. اصلش مشکل پیدا می کند. وقتی اصلش مشکل پیدا کرد یعنی آب قلیل متنجس می شود به نجس.

مثال دیگری بزنم: إن جاء ولدک من السفر فتصدق علی الفقیر. این معنایش چیست؟ معنایش این است که وجوب تصدق بر فقیر موقوف است بر مجیء ولدت از سفر. ذات وجوب تصدق بر فقیر نه اطلاق وجوب تصدق بر فقیر. چون مفاد تصدق علی الفقیر که اطلاق نیست، مقدمات حکمت اطلاق را می فهماند. مقدمات حکمت هم که در جزاء جاری نیست، در مدلول تصدیقی جمله شرطیه جاری است. جزاء می شود ذات وجوب تصدق علی الفقیر ولو به نحو قضیه مهمله. چون هنوز اطلاق گیری که نمی کنیم. یعنی در واقع این قضیه مهمله در تصدق علی الفقیر این معلق می شود بر مجیء ولد تو از سفر. یعنی اگر فرزندت از سفر نیامد وجوب تصدق بر فقیر نیست حتی به نحو قضیه مهمله و موجبه جزئیه. نه اینکه اطلاقش نیست ولی ممکن است به نحو فی الجمله باشد. مفاد إن جاء ولدک من السفر فتصدق علی الفقیر اگر این بود که اطلاق وجوب تصدق بر فقیر را معلق می کنیم بر مجیء ولد، خب بله، با انتفاء مجیء اطلاق وجوب تصدق علی الفقیر منتفی می شد. ولی مفاد فتصدق علی الفقیر که اطلاق وجوب تصدق علی الفقیر نیست. شما اگر بیائید اطلاق وجوب تصدق علی الفقیر را معلق کنید بر مجیء ولد، با عدم مجیء ولد اطلاق وجوب تصدق علی الفقیر از بین می رود. ولی ممکن است وجوب التصدق علی الفقیر به نحو مهمل و فی الجمله یعنی إذا لم یجئ ولدک من السفر اطلاق وجوب تصدق علی الفقیر منتفی است، اما ممکن است وجوب تصدق علی الفقیر به نحو مهمل یعنی فی الجمله ثابت باشد. این در صورتی است که شما بیائید بگوئید اطلاق وجوب التصدق علی الفقیر موقوف علی مجیء ولدک، ولی شما که در فتصدق علی الفقیر نگفتید اطلاق وجوب التصدق علی الفقیر موقوف علی مجیء ولدک. بلکه اصل وجوب تصدق علی الفقیر را معلق وموقوف کردید بر مجیء ولد. پس اگر زید نیاید وجوب تصدق بر فقیر حتی به نحو قضیه مهمله هم نیست. وجوب تصدق بر فقیر در مورد انتفاء مجیء ولد من السفر نه فقط اطلاقش نیست بلکه اهمالش هم نیست. خب اگر شارع بگوید إذا لم یجئ ولدک من السفر فتصدق علی الفقیر العادل مثلا. این معنایش این است که وجوب تصدق بر فقیر به نحو مهمل و فی الجمله هست در فرض انتفاء شرط. خب این خلاف مفهوم شرط است. مفهوم شرط اگر می گفت اطلاق وجوب تصدق علی الفقیر در فرض انتفاء شرط منتفی خواهد بود، انتفاء اطلاق می ساخت با اینکه وجوب تصدق بر فقیر در فرض انتفاء شرط به نحو مهمل ثابت بشود. خب می گفتیم به نحو مطلق که ثابت نیست، ما هم به شما قولی بیشتر از این ندادیم، گفتیم اطلاق وجوب تصدق بر فقیر موقوف است بر مجیء ولد، در فرض عدم مجیء ولد اطلاق وجوب تصدق بر فقیر نیست، ولکن وجوب تصدق بر فقیر به نحو مهمل شاید باشد فی الجمله ولو به اینکه واجب بشود تصدق بر فقیر عادل. ولکن وقتی که مفاد جزاء ذات وجوب تصدق بر فقیر است، اطلاق در مرحله جزاء محقق نمی شود، چون اطلاق فرع بر جریان مقدمات حکمت است، مقدمات حکمت است، مقدمات حکمت هم در مدلول تصدیقی کلام جاری می شود. پس معنای جمله شرطیه این می شود که وجوب تصدق بر فقیر ولو بطور مهمل. وجوب تصدق بر بعض فقیر مصداق وجوب تصدق بر فقیر به نحو مهمل هست یا نه؟. یک وقت اطلاق می گوید اطلاق وجوب تصدق بر فقیر موقوف است بر مجیء ولد از سفر، با انتفاء مجیء ولد از سفر اطلاق وجوب تصدق بر فقیر منتفی می شود ولی اصل وجوب تصدق بر فقیر به نحو قضیه مهمله شاید باشد که یجب التصدق علی الفقیر فی الجمله کما إذا کان الفقیر عادلا. اما اگر شما ذات وجوب تصدق بر فقیر را متوقف دانستید بر مجیء ولد، آن ذات وجوب تصدق بر فقیر که با اهمال هم سازگار است. یعنی اگر ولدت از سفر نیاید وجوب تصدق بر فقیر نیست حتی بطور مهمل، چون ذات وجوب تصدق بر فقیر را متوقف کردید بر مجیء ولد و نه اطلاق آن را. مفهومش این می شود که إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایثبت ذات وجوب التصدق علی الفقیر. نه لایثبت اطلاقه، بلکه لایثبت ذاته ولو بطور مهمل.

خب این معنایش این است که پس اگر ولدت از سفر نیاید وجوب تصدق بر فقیر نیست نه بطور مطلق و نه بطور مهمل. این معنایش این است که در فرض عدم مجیء ولد از سفر وجوب تصدق بر فقیر عادل هم نیست، چون وجوب تصدق بر فقیر عادل یعنی وجوب تصدق بر فقیر بطور مهمل و فی الجمله.

سؤال وجواب: نخیر، چون مدلول تصدیقی جمله شرطیه توقف الجزاء علی الشرط است نه حکم به ثبوت جزاء. شما در مدلول تصدیقی باید اطلاق گیری بکنید. جمله شرطیه ده مدلول تصدیقی که ندارد، یک مدلول تصدیقی بیشتر ندارد. إن جاء زید که مدلول تصدیقی ندارد. جاء زید مدلول تصدیقی داشت، ولی وقتی شما آمدید گفتید إن جاء زید فأکرمه مدلول تصدیقی این جمله شد وجوب اکرام زید موقوف علی مجیئه. مدلول تصدیقی اش این شد. خب اگر مدلول تصدیقی شد حکم به توقف جزاء بر شرط، آنوقت اصالة الاطلاق ومقدمات حکمت در همین حکم به توقف باید جاری بشود. چون مقدمات حکمت مربوط به مدلول تصدیقی است که مدلول تصدیقی قید زائدی ندارد. و الا مدلول تصوری که بگوئید عالم، اینکه مقدمات حکمت ندارد. ... جمله شرطیه دو تا مدلول تصدیقی که ندارد. مدلول تصدیقی معنایش نسبت تامه نیست، معنایش این است که این متکلم چه چیزی را می خواهد بفهماند. جمله شرطیه یک جمله است، در این جمله متکلم چه چیزی را می خواهد بفهماند. این می شود مدلول تصدیقی. آقای صدر می گوید جمله شرطیه چه چیزی را می خواهد بفهماند؟ اگر می گوئید می خواهد بفهماند ثبوت جزاء را علی تقدیر ثبوت شرط، این می شود نظر محقق اصفهانی، سر از انکار مفهوم شرط در می آورد. علاوه بر اینکه گاهی هم جزاء مدلول تصدیقی ندارد. هل إن جاء زید فتکرمه، خب این تکرمه مدلول تصدیقی ندارد. مدلول تصدیقی این جمله استفهام از مفاد یک جمله شرطیه است. مدلول تصدیقی جمله شرطیه یعنی آن چیزی که متکلم به صدد تفهیم آن است. آقای صدر می گوید خب متکلم به صدد تفهیم این است که الجزاء موقوف علی الشرط. اصالة الاطلاق در همین موقوف علی الشرط باید جاری کنیم بگوئیم این توقف در جمیع احوال است. توقف دارد وجوب تصدق بر فقیر علی مجیء ولدک فی جمیع الاحوال سواء جاء اخوک من السفر أم لا. سواء کان الفقیر عادلا أم لا. این می شود.

آنوقت آقای صدر فرموده: جمله شرطیه منطوقش این می شود: وجوب التصدق علی الفقیر موقوف علی مجیء ولدک من السفر، مفهومش این می شود که: إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب التصدق علی الفقیر. آنوقت اطلاق گیری می کنیم می گوئیم لایجب التصدق علی الفقیر عند عدم مجیء ولدک من السفر. نه وجوب تصدق بر فقیر بطور مطلق ثابت است و نه بطور مهمل و فی الجمله.

اقول: به نظر ما آقای صدر با این فرمایش بحث را مبتنی کرد بر یک دلیل از ادله مفهوم شرط، وآن این است که مفاد ادات شرط نسبت توقفیه است. خب همه که این را قبول ندارند. مرحوم نائینی تمسک کرد به اطلقا أوی در شرط، گفت اگر شرط بدیل داشت مولا باید می گفت إن جاء ولدک من السفر أو جاء اخوک من السفر فتصدق علی الفقیر. یا در منتقی الاصول به اطلاق مقامی تمسک کرد. همه که مفاد ادات شرط را نسبت توقفیه نمی دانند. چرا بحث را مبتنی می کنید بر آن مطلب؟

به نظر ما راه آسانتری هست و آن این است که بگوئیم: مفاد جمله شرطیه یعنی مدلول استعمالی وقتی شد ذات وجوب تصدق بر فقیر، واطلاق مدلول استعمالی نیست. یعنی فرق می کند در مقام مدلول استعمالی بگوید اطلاق وجوب التصدق علی الفقیر، این را بگوید، یا نه مدلول استعمالی ذات وجوب تصدق علی الفقیر است، مقدمات حکمت که مدلول استعمالی را عوض نمی کند، بلکه می گوید این مدلول استعمالی قید زائدی ندارد. پس مدلول استعمالی مهم است. مدلول استعمالی در إن جاء ولدک من السفر فیجب التصدق علی الفقیر است نه وجوب تصدق بر مطلق فقیر. لفظ مطلق که در مدلول استعمالی نیامد. حالا آقای صدر! مقدمات هر کجا و هر کی می خواهد جاری بشود مهم نیست. مهم این است که مقدمات حکمت مدلول استعمالی به خطاب تزریق نمی کند. مدلول استعمالی خطاب همان قضیه مهمله است. مقمات حکمت می گوید در اراده جدیه مولا قید زائدی نبود. ظهور می دهد به اینکه مراد جدی مولا قید زائدی نداشت. مقدمات حکمت ظهور می دهد به خطاب، اما ظهور خطاب مدلول استعمالی را متورم نمی کند. مقدمات حکمت می گوید مراد جدی مولا مشتمل بر قید زائد غیر از آنچه که در مدلول استعمالی آمد نبود. ظهور می دهد به خطاب. اما مدلول استعمالی را متورم نمی کند. اعتق رقبة مدلول استعمالی اش نمی شود اعتق رقبة أیة رقبة شئت. مقدمات حکمت ظهور می دهد به خطاب که مراد جدی مولا قید زائد ندارد. و جمله شرطیه هم یعنی تعلیق مدلول استعمالی جزاء. وقتی شد مدلول استعمالی جزاء معلق بر شرط ومترتب بر شرط، آنوقت مفهوم که می گیریم همان مدلول استعمالی را تبدیل می کنیم از سلب به ایجاب یا از ایجاب به سلب. مدلول استعمالی در مفهوم همان مدلول استعمالی ای است که در منطوق بود. همان یجب التصدق علی الفقیر در منطوق یک لا بر سرش در می آید در مفهوم. می شود إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب أن تتصدق علی الفقیر. کأنه مولا با إن جاء ولدک من السفر فتصدق علی الفقیر دو مطلب را گفت: یکی این مطلب را، یکی هم اینکه و إذا لم یجئ من السفر فلایجب أن تتصدق علی الفقیر. خب اگر اینجوری می گفت شما اطلاق گیری نمی کردید. إذا لم یجئ من السفر فلایجب أن تتصدق علی الفقیر اطلاق داشت دیگر، لایجب أن تتصدق علی الفقیر انحلالی است چه فقیر عادل باشد و چه فاسق باشد. مدلول استعمالی در جمله شرطیه با مقدمات حکمت عوض نمی شود. فقیط مقدمات حکمت ظهور در مرحله اراده جدیه درست می کن که اراده جدیه مولا قید زائد ندارد. نه اینکه مدلول استعمالی تصدق علی الفقیر بشود تصدق علی کل فقیر. عرفا وقتی مقدمات حکمت مدلول استعمالی را عوض نکرد مفهوم که می خواهید وقضیه شرطیه را که عرف می خواهد برایش مفهوم بگیرد آن مدلول استعمالی در جزاء را تبدیل می کند از ایجاب به سلب، ومی گوید مولا خواست به من بفهماند که إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب إن تتصدق علی الفقیر. آنوقت در خود این مفهوم که با زبان بی زبانی بیان شد اصالة الاطلاق جاری می شود. کأنه مولا در خطابش گفت إن جاء ولدک من السفر فتصدق علی الفقیر و الا فلا. این را می خواهد بگوید. ظهور عرفی اش این است اگر مفهوم شرط را بپذیریم. و الا فلا خودش در او مقدمات حکم جاری می شود. یعنی در خود این مفهوم باز مقدمات حکمت می گوید که إن لم یجئ ولدک فلایجب أن تتصدق علی الفقیر، بعد مقدمات حکمت می گوید لایجب أن تتصدق علی الفقیر مطلقا، چه عادل باشد و چه عادل نباشد.

شاهد بر این عرض ما این است که اگر ما ادات حصر استفاده کنیم بگوئیم إنما یجب أن تتصدق علی الفقیر إذا جاء ولدک من السفر، بینکم و بین وجدانکم و بین ربکم وقتی ادات حصر آمد از این ادات حصر چی می فهمید؟ إنما یجب أن تتصدق علی الفقیر إذا جاء ولدک من السفر خب می فهمید که إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب أن تتصدق علی الفقیر. این را می فهمید بعد اطلاق گیری می کنید مقدمات حکمت جاری می کنید در خود همین مفهوم.

یا مثلا همین جمله شرطیه شما از مولا بپرسید متی یجب علیّ التصدق علی الفقیر؟ مولا بگوید إن جاء ولدک من السفر فیجب أن تتصدق علی الفقیر. خب این مفهوم دارد دیگر، ما که این مفهوم را منکر نیستیم در موارد این نحو از تحدید. بلااشکال عرف از این می فهمد که إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجی أن تتصدق علی الفقیر، خب اگر در منطوق این نفی را می گفت که إذا لم یجئ ولدک من السفر فلایجب أن تتصدق علی الفقیر خب عرف اطلاق گیری می کرد در همین نفی، می گفتند این نفی مطلق است چه عادل باشد فقیر و چه فاسق وجوب اکرام ندارد. و این یک امر عرفی است.

اینکه ما در جمله شرطیه این احساس را نداریم بخاطر این است که ما مفهوم شرط را به ارتکازمان نمی فهمیم، والا در این دو مثال که عرض کردم انصافا مفهوم جزاءِ مطلق عبارت است از اطلاق السلب.

می ماند آن دو مثالی که زدیم که «إن جدّ زید فی الدرس فلایفوقه الدارس معه» یا «إذا غضب الامیر فلایحترم المخاطب» که گفتیم خب این مفهومش این نیست که إذا لم یُجدّ فی الدرس فیفوقه الدارس معه مطلقا، این که نیست. یا إذا لم یغضب الامیر فیحترم المخاطب مطلقا ولو کان عدوه، اینکه نیست. اینها قرینه دارد. وشاید فرمایش منتقی الاصول در این موارد به ذهن بیاید که معنای این جمله ها اکمل الافراد است که إذا جدّ زید فی الدرس فلایفوقه الدارس معه یعنی لایفوقه اکمل واقوی استعدادا از آن شاگردهای کلاس. آن اکمل شاگردهای کلاس هم بر او ائق نمی شوند. مفهومش این می شود که إذا لم یُجدّ یفوقه اکمل الدارسین، یا إذا غضب الامیر فلایحترم المخاطب یعنی آن محترم ترین مخاطب هم اگر بیاید امیر به او تندی می کند. کأنه گفته فلایحترم اشرف من یخاطبه، مفهومش این می شود که إذا لم یغضب فیحترم اشرف من یخاطبه. در این دو مثال قرینه داریم. و الا اصل مطلب را هر چه به وجدان فشار می آوریم که قبول نکنیم که جزاءِ مطلق مفهومش اطلاق السلب است نمی توانیم قبول کنیم. انصافا مفهومش اطلاق السلب است نه سلب المطلق، یعنی خود مفهوم اطلاق دارد اطلاق سلب است. منتهی چون ما مفهوم شرط را قبول نداریم گاهی در ذهن اشتباه می شود. بروید مثالهایی را پیدا کنید که مفهوم دارد مثل إنما... یا آن مثال متی یجب علیّ أن تتصدق علی الفقیر.

ادامه بحث هفتم فروردین.